

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

محمد قراگوزلو

۲۲ جولای ۲۰۱۴

احمد شاملو در متن پروژۀ "چپ زدائی"!

در آمد

چنان که به شهرت و شهرگی دانسته است یکی از چند ویژگی کاروند احمد شاملو- در کنار شعر درخشان و ترجمان کم سان و فرهنگ کوچه نویسی با بنیان- همانا روزنامه نگاری است. به گفته نجف دریابندری ، "شاملو تنها کسی بود که می توانست نشریه ای را پرتیراژ کند و در همان حال آن را به تعطیلی کشد." باری شاملو در سال ۷۷ طی گفت و گوئی- که نوار کست آن موجود است و بخش هائی از آن در کتاب "چنین گفت بامداد خسته" منتشر شده- نظرش را در مورد رسانه های دو جناح حاکم ایران به صراحت همیشگی بازگفت. شاملو بر این باور بود که از "کیهان و دار و دسته اش چه انتظاری می توان داشت؟ آنان مانند دشمنان بی نقاب وارد می شوند اما روزنامه های اصلاحات چی حکایت دیگری دارند...." در همین دوران بود که شاملو درخواست مصاحبه با روزنامه "جامعه" شمس الواعظین را پذیرفت. با این حال چه در زمان زندگی و چه پس از غروب شاملو همواره رسانه های دو جناح نسبت به شاملو حساس بوده اند. البته کیهان همان ساز کهنه و از بیخ و بن مبتذلی را کوک می کند که در مجلدات "نیمه پنهان" تدوین کرده است. در این مجلدات احمد شاملو "ستون پنجم فاشیست" هاست و در یک برهه نیز مرتکب "قتل" شده و زمانی نیز "سلطنت چی و سلطنت آبادی" بوده است. چه باید گفت به این مهملات و ترهات؟ از کسانی که پس از کودتای ۱۳۳۲ و بازگشت تاج و تخت به صراحت در منبرهای شان گفتند "زنبورها ملکه دارند مگر می شود امت مسلمان شاه نداشته باشد" از کسانی که دسته دسته در سال های ۵۲ تا ۵۶ "تقاضای عفو ملوکانه" نوشتند، از کسانی که رئیس جمهور محبوب شان (احمدی نژاد) در دفاع از فاشیسم کنفرانس نفی هولوکاست بر پا می کرد و با هزینه های مردم گرسنه فیلسوفان نئونازیست را به تهران فرا می خواند..... بیش از این انتظاری نیست. در عین حال حکایت رسانه های اصلاح طلب روی دیگر سکه است که خلاف دوستان محافظه کارشان از آن جا که به نام اندیشه و نقد وارد و هن شاملو می شوند لاجرم باید از همین طریق پاسخ بگیرند. آخرین شاهکار این جماعت متهم کردن شاملو به دفاع از ممیزی از زبان "استاد" کیمیائی بود که در جای خود جواب گرفت. من اما بر آنم فراتر از جنجال های ژورنالیستی به ابعاد دیگری از تخریب احمد شاملو بپردازم. برای این کار تبعاً به نشریه "مهرنامه" مراجعه خواهم کرد. اساس بحث من به شکلی کامل در کتاب "من درد مشترکم" آمده است. کتابی که شش هفت سال پیش به اداره ممیزی رفته و هنوز بیرون نیامده است. این نیز یکی از عرصه های نابرابر در منازعات نظری میان چپ و راست است.

وهن شاملو از سوی اصلاح طلبان فون هایکی.

طی دو دهه گذشته و به ویژه پس از غروب شاملو (۱۳۷۹) و متعاقب تحولات موسوم به جنبش دوم خرداد اصلاح طلبان وطنی از طریق نشریات موسوم به رسانه های جامعه مدنی تلاش گسترده ای را آغاز کردند تا مگر بتوانند به گونه دو فاکتو شاملو را تزئین و تخریب کنند. در واقع تعرض به چپ و شاعر شاخص آن (احمد شاملو) مختص دوران جناب حجت الاسلام دکتر روحانی نیست و پیشه ای پرپیشینه دارد. اگر در یک برهه این تعرض به شکل گراو دادن به تشکیلات امنیتی در خصوص عروج چپ در دانشگاه و توصیه "اندیشمندانه" و "سرمقاله نویسانه" صورت بست در این برهه به گونه مبتذل نویسی علیه پویان و احمدزاده دنبال می شود تا منویات مشاور محترم رئیس جمهور حقوق دان در خصوص "رسالت چپ زدائی دولت یازدهم" بی کم و کاست رسانه ئی شود. برای تصریح این هیستری چپ ستیزی من کمی به گذشته بر می گردم و به نقد چند مقاله و مقوله در نشریه شهروند ۲۳ ویژه احمد شاملو می پردازم. هیأت مؤتلفه تحریریه این نشریه نام این ویژه نامه های موهن را "جشن نامه" بر می گزیند تا این تعبیر منوچهر آتشی مصداق داشته باشد که "آنکو که می فشار دست ترا به مهر/ مار فریب دارد/ پنهان در آستین." سردبیر فاضل و مدرنیته شناس محترم در سرمقاله "روشنگرانه" خود مرقوم فرموده اند:

"حتا رادیکالیسم خفته در شعر مدرن – که شاعران آن را در تقابل با سلطنت پهلوی قرار می دادند – از عوارض و علائم شبه مدرنیسم پهلوی بود که در شعر شاعرانی چون احمد شاملو تبلور می یافت و آنان با وجود مرزبندی سیاسی، در افق فلسفی و جهان بینی مذهبی (لانیسیزم) با این نظام سیاسی همراهی و همراه بودند."

آقای سرمقاله نویس لابد می داند که بدیهی ترین شکل "افق فلسفی و جهان بینی" یک دولت سکولار؛ جدائی دین و دولت است. این جدائی در تمام عرصه های اجتماعی صورت می بندد و در نخستین گام به حذف دین از آموزش و پرورش حکم می کند. همه ما که مدارس "اعلیحضرت" را آزموده ایم درس تعلیمات دینی را خوب به خاطر می آوریم. گذشته از این همه می دانیم شاه همان قدر که هیستری کمونیسم ستیزی داشت همان قدر نیز آلوده به خرافات مذهبی بود. رشد تکایا و هیات های مذهبی و تقویت مراکز چپ ستیزی همچون حسینیه ارشاد جملگی مؤید غیرسکولار بودن حکومت شاه است. گیرم که قرائت دینی و مذهبی شاه با قرائت حاکمیت کنونی تفاوت داشت اما این تفاوت دلیل سکولار بودن شاه نیست. کما این که تفاوت صوری حامد کرزی و رجب اردوغان و حسن روحانی به هیچ یک از ایشان امتیاز سکولاریسم نمی دهد. حالا لانیسیته که حرفش را نزن از بیخ و بن. سردبیر محترم اگر به کتب تعلیمات دینی زمان شاه دسترسی ندارد می تواند صحت این مدعا را از جناب عمالدین باقی(پدر همسر خود) که از قضا در شمار "روشنفکران" دینی نیز تشریف دارند، بپرسد. مگر این که ایشان سکولاریسم و لانیسیته را تا حد مینی ژوپ و لاله زار و کافه شکوفه نو و عرق سگی تقلیل دهد.

در نتیجه از همین ابتداء پیداست که برداشت و رویکرد ما به سکولاریسم و مدرنیسم با آن چه این نشریه فرموله می کند دو تاست! ما مدرنیسم را در عرصه اقتصادی با بازار آزاد و انکشاف بورژوازی تعریف می کنیم و در گستره سیاست با استقرار نظام پارلمانتاریستی. کم و بیش این دو عرصه در زمان حکومت پهلوی دوم به تحقق پیوسته و حتا در زمینه فرهنگی نیز به درجات زیادی متحقق شده است. دست کم این است که بعد از اصلاحات ارضی ۴۲ دفاع از مدرنیسم بورژوازی در هر قالب آن – از جمله "ملی" – از بیخ و بن ارتجاعی است. من نمی دانم "شبه مدرنیسم" در پهنای اقتصاد و سیاست ایران یعنی چه و منظور مدرنیته شناس مهرنامه بر من دانسته نیست. اگر جواد طباطبائی این گونه می نوشت بی شک احمد شاملو را رها می کردم و به "انحطاط و مدرنیته" او وارد می شدم. اما سرمقاله نویس محترم ما از قرار قصد و مرضی دیگر دارد. ایشان با چنین وقاحتی می کوشد جهان بینی سوسیالیستی شاملو را از طریق اپورتونیسم ژورنالیستی هم عنان با رویکرد "روحانیت ستیزی رژیم شاه" قرار دهد و به همین اندازه هم پسند نمی کند:

"شعر مدرن در موضع گیری سیاسی گاه شعری انقلابی بود در نقد دیکتاتوری پهلوی و سرمایه داری دولتی و امپریالیسم غربی که بر ایران آن زمان تحمیل می شد. گروهی از شاعران در سطح مجادلات سیاسی می ماندند و به دلیل کوتاهی عمر و باختن جان (نه در مقام شاعر که در جایگاه چریک) موفق به فتح قله های شعری نمی شدند و

بیشتر به سبب اعتقادات سیاسی خود به شاعرانی نامور تبدیل می شدند و گروهی دیگر گرچه از منظر شکاف سیاسی اپوزیسیون محسوب می شدند اما با برجسته کردن پیوند فکری خود با حکومت سعی می کردند از مزایای لائیک بودن بهره برند و حیات شعری خود را تا فتح قله های شعری ادامه دهند. خسرو گل سرخی شاخص گروه اول و احمد شاملو شاخص گروه دوم بود که نظام پهلوی در برخورد با آن ها در وضعیتی متناقض به سر می برد. از سوئی شاملو را همسو با خود می یافت و از سوی دیگر اختلاف نظر سیاسی با او را احساس می کرد." (سرمقاله شهروند امروز، سال ۱۳۸۶، ش ۲۳)

بابای سرمقاله نویسنده این همه پیچ و تاب داد و قر و قمیش آمد تا از کنار مدرنیته شناسی خود به همان نتیجه ای برسد که کیهان تهران سرراست و بی مقدمه می رسد. "همسوئی شاملو با رژیم شاه!" انسان باید به لحاظ اخلاقی خیلی سقوط کرده و ساقط و سقط شده باشد که آن همه همپوشانی شاملو با توده های کار و زحمت و آن همه ستایش شاعر از مبارزان چپ ضد شاه را - از تقی ارانی تا مرتضا کیوان و احمد زبیرم - که هم از جنبه های قوی معرفت شناختی برخوردار است و هم به لحاظ جامعه شناسی سیاسی معرف ادوار نکبت بار و تار روزگار پهلوی است نادیده بگیرد و شاملو را با رژیم پهلوی - به لحاظ لائیک بودن - همسو نشان دهد و تنها به یک "اختلاف نظر سیاسی" رضایت دهد! چیزی در حد اختلاف مهدی بازرگان و شاه. این نوع جهان نگرانی اصلاح طلبان و لیبرال های وطنی که سخت دست و پا می زنند تا شاید اختلاف سیاسی افراد و گروه ها با حکومت دست نشاندۀ شاه را ناچیز جلوه دهد، البته چندان عجیب نیست. آنان (سران جبهه ملی و نهضت آزادی) به این سبب که خود فقط اندک کدورت سیاسی با شاه داشتند و از "اعلیحضرت" تمنا می کردند که به مقام رفیع سلطنت رضایت دهد و به قانون اساسی عمل کند و کمی هم برای نشستن آن حضرات جا باز فرماید، لاجرم همه مبارزان ضد سرمایه داری را هم کیش خود می پندارند. آنان خود بارها گفتند و اعتراف کردند که "باران می خواستند ولی سیل آمد!"

زمانی برای مدرن شدن دولت آبادی!

جریان رسانه ای نئولیبرالیسم وطنی که هر از چند گاهی یکی از رسانه های رنگی و پر زرق و برق را به تریبون سخن پراکنی های خود تبدیل می کند و از طریق تبلیغ دموکراسی نئولیبرال اندیشه های فاشیستی فون هایک و کارل پوپر را به خورد جامعه جوان ایران می دهد در نشریه مورد بحث از شانه های محمود دولت آبادی بالا می رود. سوگ مندانۀ داستان نویسنده شاخص عصر ما تا دلت بخواهد از این استعداد برخوردار است که به راحتی ملعبۀ دست مجالسی شود که یک روز با رفسنجانی شکل می بندد روز دیگر با موسوی آب بندی می شود و اینک با حسن روحانی سفره اش پهن شده است. دروغا که دولت آبادی برای اعتدال و تدبیر هورا می کشد و در کنار ناظری برای رئیس جمهوری اسلامی کف می زند. اگر به راستی روشنفکر این است پس سارتر و الوار و آراگون چه صیغه هائی بودند؟ لابد آنان روشنفکران سنتی عصر پیشامدرن بودند دیگه! نئولیبرال های ما که قبلاً و در جریان گردایش "کنفرانس برلین" دولت آبادی را آلت دست خود ساخته و او را تا حد مبصر یا ناظم یک کلاس شلوغ و پر هیاهو تنزل داده بودند، یک بار دیگر وی را وارد صحنۀ نمایش موهنی می کنند و از حضراتش می خواهند تا در دم شعرهای انقلابی و ضد سلطنت شاملو ساز مرثیه ای کوک فرماید. دولت آبادی پاسخ به چنان دعوتی را لبیک می گوید و زبان به و هن شاملونی می گشاید که زمانی در ستایش از مبارزان دست از جان شسته سرودها سر داده بود. شاید به عقیده ی دولت آبادی مفهوم انسان مدرن (لیبرال) چیزی ست در حد آدم سازگار با سلطنت شاه! از زبان خودش بشنوید که این گونه افاضه فرموده است:

"شاملو از آن چه کهنه و کهن سال بود بیزاری اش را پنهان نمی داشت. پس چگونه در شعرهای میان سالی دچار خیال قهرمانی فردی شده بود؟ نه آیا قهرمانی امری بود مربوط به پیش از دوره ی جدید - صنعت و دنیای نو؟ اکنون من... آیا مجاز هستم که این پرسش را عنوان کنم - ای بسا برای آیندگان - که آیا این کافی است که نبض زندگی دوره های متناوب عمر و زندگی زمانه یک شاعر در شعر او بتپد؟ آیا نمی توان حد توقع خود را بسی فراتر

برد و انتظار داشت که شاعری توانا و برجسته خوب تر خواهد بود اگر بتواند در عین ثبت تپش زندگی در بیان خود بیش از آن بر فراز وقایع قرار بگیرد که در دام افسون مضمون شعر خود نیفتد؟ از جمله در دام حماسه قهرمانی فردی که رفتار و واکنش گونه است؟" شهروند امروز ۱۸ آذر [قوس] ۱۳۸۶ ش ۲۸، ص ۷۲

می خواهند با زبان "روشنفکرانه" به ما حالی کنند که "رفتار" حمید اشرف و پویان و.... "واکنش گونه" و به این معنا غیر عقلانی بوده است. والسلام! راستی آقای دولت آبادی اگر امروز شاعری در ستایش رضا شهابی و مقاومت جانان هاو شعری بسراید "خوب تر خواهد بود" که حالش را بگیریم و از او بخواهیم "بر فراز وقایع قرار بگیرد" بله؟ این فراز وقایع کجاست؟ دور و بر سبزوار کلمبشی ها و چادر گل محمد و مارال نیست که؟ هست؟ جلسه حسن روحانی با "هنرمندان" چه طور؟ راه و بی راه کنار علی جنتی نشستن و عکس گرفتن چه طور؟ گرفتید موضوع رو که! در واقع آن چه که مدتی است در نشریاتی همچون "اندیشه پویا" علیه چپ و به طور مشخص علیه چریک های فدائی به خاک و خون افتاده جاری شده از چنین پیشینه ای بهره مند است.

دولت آبادی دقیقاً به همان سوئی می غلتد که گردانندگان کارگزارانی و سرمایه دار "شهروند امروز" برایش تدارک دیده اند. جماعتی که برای تخریب جانفشانی های چه گوارا و ویژه نامه در می آورند، معلوم است که از دولت آبادی چه می خواهند. نفی مدایح بی صله شاملو. رد ستایش قهرمانی مبارزان، به بهانه نقد سنت گرائی. دولت آبادی آن قدری جامعه شناسی خوانده است که تضاد اصلی جامعه سرمایه داری (کار - سرمایه) را با تضاد سنت - مدرنیته مخدوش نکند و لابد آن قدر به پیچیدگی های مناسبات سیاسی جناح های حاکمیت وارد است که آلت دست جناح اصلاح طلب نشود! دولت آبادی لابد این قدر می داند که پیروزی هر انقلابی بدون قهرمانی های فردی و جمعی امکان پذیر نخواهد بود. از دولت آبادی که تخصصی و دستی در تاریخ بیهقی دارد و می کوشد همچون بیهقی بنویسد و به یقین بارها حکایت جان سوز قهرمانی حسنک وزیر را خوانده و مشق کرده، دور است چنین برداشتی. آیا شعری در ستایش تقی ارانی نمایانگر "کهنه" گرائی شاعر است، چنان که دولت آبادی مدعی شده است؟ آن بخش از غزل های حافظ که فی المثل از سال ۷۵۴ تا ۷۵۸ هـ.ق در نقد خم شکنی های مبارزالدین محمد مظفر شکل بسته و در قالب یک مضمون سازی کنائی به "محتسب" از شقی ترین حاکم مستبد عصر خود پرده بر داشته است در شمار زیباترین غزل های فارسی است. می توان همین قضاوت را نسبت به شعرهای "ابراهیم در آتش" و "دشنه در دیس" شاملو نیز تعمیم داد و البته با جهان نگر منتقد "مهرنامه" شاعر را به دوران سنت و پیش صنعت و ما قبل "دنیای نو" عقب راند. احتمالاً منظور دولت آبادی از "دنیای نو" همان سرمایه داری لیبرال است و...! معلوم است که نبض زندگی شاعر چپ و متعهد به مردم فرودست باید در متن زمانه و زندگی او بتپد. اگر چنین نبود آبشار حافظ تا مرداب عنصری و عسجدی و معزی و فرخی سیستانی و منوچهری دامغانی سقوط می کرد. هنر حافظ و شاملو - علاوه بر شاعرانگی شعرشان - در آزادی و تعهد و التزامی است که تفسیر دولت آبادی از درک آن عاجز است. نسخه تجویزی شعر دلپذیر دولت آبادی به غایت می شود فریدون توللی یا نادرپور که اگرچه دوران تلخ و سیاه سال های پس از کودتای ۲۸ مرداد را تجربه کرده اند و شاهد شکنجه و آزار مبارزان بوده اند اما هنر شاعرانه شان در نبض مرگ زده "رُمانتیسزم دربار پسند" متوقف مانده است.

دبیر اقتصادی پیمان سنتو و افشای هرونین!

نفر بعدی که هیأت تحریر مؤتلفه به میدان "شهروند امروز" می فرستد آدمی است به نام بهمن شعله ور که پُست و مسئولیت سابق یا اسبق خود را - در زمان آریامهر - "دبیر اقتصادی پیمان سنتو در آنکارا" بین سال های ۱۹۶۵ و ۱۹۶۷ معرفی می کند. در آن زمان که جناب شعله ور در "کرپدور مقام محترم اقتصادی" میان تهران و آنکارا آمد و شد داشتند یعنی چهار، پنج سال پس از "انقلاب اقتصادی" و صد درصد "سفید شاه و ملت"، بورژوازی نوکسیه ایران با همکاری قدرت های منطقه ای وابسته به امپریالیسم امریکا، از جمله ترکیه و پاکستان مشغول تثبیت موقعیت سیاسی و اقتصادی فرهنگی خود بود. یک دهه از کودتای ۲۸ مرداد گذشته بود و شاه مخالفان سیاسی خود

را با عناوین "ارتجاع سرخ و سیاه" و "خرابکار" می‌کوبید. ساواک از طریق دستگیری، شکنجه، تبعید و اعدام مبارزان شلتاق می‌زد و جوانان ایرانی – امثال گروه حنیف نژاد و احمدزاده و جزنی – نگران از سازش لیبرالیسم سیاسی نهضت آزادی و جبهه ملی با "علیحضرت" در فکر سازوکارهای دیگری برای استمرار مبارزه بودند. شعله‌ور در هذیان مقاله‌گون خود به قصد اثبات وفاداری‌اش به همان مسئولیت‌های نان و آب‌داری که زمانی "علیحضرت سرمایه‌داری" – به تعبیر مایاکوفسکی – در پیمان سنتو به او سپرده بود، مانند خروسی بی‌محل و بی‌آن‌که ضرورتی درمیان باشد از زمانی یاد می‌کند که "شاملو هروئین را ترک کرده و با عشق آیدا زندگی دوباره‌ای از سر گرفته." (پیشین، ص: ۷۳) من کاری به ترک مخدر و سایر مسایل شخصی شاملو ندارم و معتقدم در این سال‌ها شاملو به لحاظ دور شدن از میدان مبارزه اجتماعی و خلوت‌گزینی و خاموشی سیاسی دوران درخشانی را سپری نکرده است. شعله‌ور در جای دیگر از نوشته گسیخته خود ادامه می‌دهد

"[شاملو] در اوایل زندگی شعری خود و در زمانی که تعهد اجتماعی و سیاسی او بر مهارت تغزلی‌اش برتری داشت... (پیشین) ما در کتاب "همسایه‌گان درد" به اختصار موضوع تعهد اجتماعی شاملو را بررسی کرده ایم و اینک از باب تذکر فقط می‌گوئیم و می‌گذریم که شاملو حتا در واپسین شعرهای خود – نمونه را دفتر "مدایح بی‌صله" که خلاف اوهم جناب شعله‌ور هیچ ربطی به "اوایل گی شعری"‌اش نداشته است – متعهد به درگیری با مسائل اجتماعی باقی مانده است. لیبرال‌های ما به قدری دچار ضعف حافظه تاریخی هستند که حتا به گفت‌آوردهای مستقیم و بری از تأمل شاملو نیز توجهی نمی‌کنند. شاملو به جد معتقد بود:

"هنرمند باید عمیقاً متعهد باشد. بنده هنر بدون تعهد را دو پول ارزش نمی‌گذارم. برای این که خود من فکر می‌کنم عمیقاً متعهد هستم..."

قراگوزلو ۸۴: ۱۳۸۴

در همین کتاب "من درد مشترکم" زمانی که از دوره سه چهار ساله شعرهای عاشقانه شاملو می‌گذشتیم به این مدعای شاعر اشاره کردیم که «حتا در عاشقانه‌ترین شعرهای من نیز ردی از تعهد اجتماعی پیداست» اما چه کنیم که نئولیبرال‌ها می‌کوشند به شیوه تعهدزدائی از فرهنگ شعری، هنر شاعرانه را به ورطه "رُمانتیسم قشنگ!" فرو کنند. در حالی که شاملو مصرانه بر آن بود:

"آرمان هنر اگر جعجعه رنگین به دست کودک گرسنه دادن و رخنه دیوار خرابه نشینان را به پرده تزئینی پوشاندن یا به جهل و خرافه دامن زدن نباشد، عروج انسان است... هر چند همیشه اتفاق می‌افتد که در برابر پرده نقاشی تجریدی یا قطعه‌ای شعر محض فاقد هدف از ته دل به مهارت و خلاقیت آفریننده اش درود بفرستم بی‌گمان از این که چرا فریادی چنین رسا تنها به نمایش قدرت حنجره پرداخته و کسانی چنین نیازمند به همدردی را در برابر خود از یاد برده است دریغ خورده‌ام." (پیشین ص: ۸۵) افزون بر حاشیه‌هائی که سردمدار بافتن آن‌ها به قول شاملو "فرصت طلبی" است به نام بهاءالدین خرمشاهی و همیشه تلاش می‌کند بعضی از خطاهای شاملو در "روایت حافظ شیراز" را به شاخی زیر چشم او تبدیل کند این معرکه فقط بهمن شعله‌ور را کم داشت که او نیز به جمع آراسته شد. حضرت‌اش پس از اظهار فضلی بی‌سروته و شتاب زده در مورد صحت کلمه "کمر" یا "گهر" در بیتی از حافظ، فرموده:

"شاملو در چاپ اول کتاب "هوای تازه"‌اش با اندکی فروتنی خودش را با حافظ قیاس کرده بود:

نام اعظم آن چنان که حافظ گفت/ و کلام آخرین آن چنان که من می‌گویم

ولی در آخرین چاپ همان کتاب، در همان بیت [!!] دیگر اثری از آن فروتنی به چشم نمی‌خورد

نام اعظم که حافظ بود/ و کلام آخرین که منم... "شهروند امروز، ص: ۷۳"

زمانی شاملو در پاسخی کنائی به "شاهزاده رضا پهلوی" که در تعرض به سخنرانی برکلی مدعی شده بود "در این هفت هشت سالی که مسئولیت سلطنت به عهده من قرار گرفته است...!!" به این مثل استناد کرده بود که در "مشنگی این پادشاهان همین بس که یکی را به ده راه نمی‌دادند می‌گفت به کدخدا بگوئید رخت خواب مرا بالای

پشت بام ببندازد!“ حالا حکایت جناب شعله ور است. ایشان بهتر است برای پرت نشدن خواننده ابتداء روایت درست و حسابی و مستندی از شعرهای شاملو به دست دهد و بعد به کین خواهی حافظ برخیزد. البته من چاپ اول و آخر ”هوای تازه“ شاملو را ندیده‌ام و همین اندازه می‌دانم که تکه شعر یاد شده [بیت!] ربطی به هوای تازه ندارد و در مجموعه ”ابراهیم در آتش“ آمده و شکل صحیح آن نیز چنان که شعله ور گفته است، نیست. شاملو در شعری به نام ”واپسین تیر ترکش، آن چنان که می‌گویند“ سروده:

... اسم اعظم

آن چنان

که حافظ گفت

و کلام آخر

آن چنان

که من می‌گویم. ص: ۷۳۷

این شعر در چاپ نخست ابراهیم در آتش (سال ۱۳۵۲) به همین صورت در صفحه ۱۹ آمده و در مجموعه‌ای که ”مؤسسه انتشارات نگاه“ نیز منتشر کرده و ویراستار آن شخص شاملو بوده، باز هم به همین صورت ثبت شده است و دست کم ۱۶ سال پس از آخرین شعرهای مجموعه ”هوای تازه“ شکل بسته.

چه باید کرد؟ لیبرال‌های وطنی ما حافظه‌سالمی هم ندارند. آنان را به حال خود رها می‌کنیم تا در جهان زالوپرور سرمایه‌داری ”ماه بلند را دشنام“ گویند. کاری که پیش از ایشان، پیران‌شان – امثال احسان نراقی- چنین کرده بودند. در افق بحران‌هایی که گریبان سرمایه‌داری و ایدئولوژی سیاسی آن (نئولیبرالیسم) را گرفته شام دولت این جماعت نیز فرا خواهد رسید. به حکم تاریخ و در متن مبارزه طبقاتی مردم کارگر و زحمتکش.

بعد از تحریر.

جناب آقای هوشنگ ماهرویان زاده از ”شخصیت“ های برجسته و ارجمند چپ ستیزی است که این مسئولیت خطیر را با کمک همین مجله ”مهرنامه“ عملیاتی می‌فرماید. این حضرت در آخرین لحن خود و در مصاحبه با روزنامه بسیار ”فرهیخته“ فرهیختگان (ارگان خبری دانشگاه خیلی آزاد اسلامی) فرموده اند ”روشنفکران چپ باید بپذیرند شکست خورده اند“ (فرهیختگان/ ۲۹ تیر ۱۳۹۰ صفحه اول). گیرم به این خرده فرمایش جناب شان مجاب شدیم. اما اگر ممکن است ایشان به ما بفرمایند که این جناب حسام الدین آشنا (مشاور ارشد دکتر حسن روحانی) چه می‌فرمایند آن جا که می‌فرمایند ”رسالت دولت روحانی چپ زدائی است“. از فرمایش جناب وزیر محترم اطلاعات فی الجمله می‌گذریم که از حذف ”رسوبات اندیشه سوسیالیستی“ به کرات سخن گفته اند.

دیگر عرضی نیست. بیائید با هم روز دوم مرداد [اسد] به امامزاده طاهر کرج برویم و با احمد شاملو گپی بزنیم.

محمد قراگوزلو

تهران. ۳۰ تیرطمان [سر] ۱۳۹۳